جلسه 390

سه شنبه 12/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در رابطه با تطبیقات مسأله اجتماع امر و نهی ما حدودا 25 فرع فقهی را مطرح کرده ایم، برخی از آنها را متعرض شدیم. بقیه آنها برخی از نکاتش را عرض می کنیم انشاءالله بقیه را مطالعه می کنید.

یک نکته در رابطه با وضوء وغسل در جائی است که مصب غصبی باشد این است که: صاحب عروه فتوی داده است به بطلان این وضوء واین غسل، که مصب ماء وضوء وغسل غصبی است. کفشی که این شخص پوشیده است در هنگام وضوء یا غسل، کفشی است که خمس آن را نداده است. ایشان می فرماید این وضوء علت تامه است برای جریان ماء در این مصب مغصوب. و علت تامه حرام قابل تقرب نیست.

که ما در جواب قطع نظر از بحث های گذشته که گفتیم علت تامه حرام، حرام نیست وقابل تقرب است، اشکال صغروی مان این است که وضوء علت تامه جریان الماء علی هذا المصب المغصوب نیست، بلکه جزء العلة است. می تواند این مکلف حاجبی روی آن کفش قرار بدهد مثلا پلاستیکی روی آن کفش بکشد که آب به آن کفش اصابت نکند.

پس وضوء علت تامه تصرف در این مصب غصبی نیست ولذا اشکالی ندارد.

اما وضوء ویا غسل در اناء مغصوب، صاحب عروه هم اینجا فتوی داده است به بطلان، ولکن باید تفصیل داد بین وضوء وغسل به نحو ارتماس یا به نحو اقتراف. اگر از این ظرف غصبی آب بر می دارد و به صورت خود می ریزد، آب برداشتن از ای نظرف غصبی حرام است اما صب ماء بعد از آن بر جسد حرام نیست. ولی اگر وضوء یا غسل به نحو ارتماس باشد، در این حوض غصبی دستانش را وارد می کند وضوء ارتماسی می گیرد، بدنش را وارد می کند غسل ارتماسی می کند، بله اینجا خود ارتماس در این آب مصداق تصرف در این اناء یا حوض مغصوب هست. همینکه دستانش را وارد این حوض می کند یا وارد این ظرف می کند، خود این رمس الید فی هذا الاناء مصداق عرفی تصرف در این اناء هست ولو ماء موجود در این اناء ماء مباح باشد. عرفا تصرف در حوض غصبی وظرف غصبی به همین است که دستش را وارد آبی بکند که در این حوض غصبی است. اگر این کار موجب ایجاد موج بشود که عرفا تصرف در آن اناء یا حوض غصبی است. ایجاد موج هم نکند عرفا تصرف در حوض غصبی به همین است که در او ولو آب مباح بریزد دستانش را وارد این آب که کرد عرف می گوید تصرف فی هذا الاناء أو الحوض.

اینکه ما بگوئیم فقط آن کسی تصرف می کند در این اناء وحوض که آب را داخل این می ریزد، اما من که دستم را داخل در این آب می کنم که ظرفش غصبی است من متصرف در مال غیر نیستم، این عرفا قابل قبول نیست. تصرف کل شیء بحسبه. تصرف در اناء مغصوب فقط به آب ریختن در آن نیست. کسی که از این اناء مغصوب آب بر می دارد یا دستش را در این اناء مغصوب می کند عرفا او هم متصرف است در این اناء مغصوب. یا مثلا اگر ظرف غصبی ای است در او غذا گذاشته اند، آوردند نزد کسی، و او از این ظرف عصبی غذا بر می دارد و می خورد. خود برداشتن غذا ومیوه از این ظرف غصبی از نظر عرف تصرف است در این ظرف غصبی. در آن که امرش روشن تر است، چون تصرف در این آب باعث ایجاد موج می شود واین عرفا تصرف در ظرف هم هست. حتی اگر ایجاد موج نکند مثل برنجی که در ظرف غصبی بریزند بیاورند جلو مهمان، آیا مهمان می تواند از این برنجها با دستش یا با قاشق حلال بردارد و بخورد؟ اقایان می گویند جائز نیست. چون همینکه داری برنج از این ظرف برمی داری، عرف این را تصرف در این ظرف تلقی می کند. البته مسأله خالی از اشکال نیست. بنده هم ملتفت به اشکال هستم که گفته می شود اگر ایجاد موج نکند عرفا تصرف در ظرف محسوب نمی شود کما اینکه در طعام جامد اینطور است. برنج را از این بشقاب غصبی بر می دارد به نحوی که این مهمان تماسی با بشقاب غصبی نمی گیرد. این اشکال مطرح می شود که این آقا چه تصرفی کرده در این بشقاب. بله اگر بخواهد قاشقش را بزند به این بشقاب، دستانش را بزند به این بشقاب، بله. اما اگر از روی بشقاب برنج بر می دارد، شبهه دارد که بگوئیم این هم تصرف است در این بشقاب غصبی، ولکن عرف چون خود غذا برداشتن از این ظرف مغصوب را، خود آب برداشتن از این اناء مغصوب را، یا خد دست بردن در این آب که در این اناء مغصوب هست را عرف تصرف در این اناء مغصوب می داند کما لایبعد، وإن کان الامر لایخلو من اشکال. و لذا باید در مقام تفصیل داد بین وضوء از اناء مغصوب به نحو اقتراف که آب بر می دارد. خب آب برداشتن حرام اما صب الماء علی الوجه که حرام نیست. اما اگر به نحو ارتماس باشد خود ارتماس مصداق تصرف در این اناء مغصوب است إذا اوجد تموجا فی الماء بل وإن لم یوجب ذلک علی الاظهر.

سؤال وجواب: درست است ما قائل به اجتماع امر ونهی هستیم، اما عبادت عالما عامدا و جاهلا مقصرا با این مصداق حرام محقق نمی شود.

فرع پنجم: نماز در مجلس معصیت:

گاهی دوستان و فامیل می نشینند غیبت می کنند، یک آقایی هم آن طرف دارد نماز می خواند. آیا این نماز صحیح است؟

بعضی فرموده اند که این نماز باطل است. اگر تلویزیون یک موزیک مناسب مجالس لهو و لعب گذاشته بود و مکلفی هم در آنجا بود وگوش می داد بدون استناد به حجة شرعیه، عن تقصیر داشت استماع می کرد آن موزیک لهوی را وشما هم در آن طرف دارید نماز می خوانید. برخی فرموده اند و در رساله های عملیه هم بود که این نماز باطل است.

اقول: اولا: حضور در مجلس گناه باطلاقه دلیل معتبری بر حرمت ندارد. یک روایتی هست که این ابی عمیر نقل می کند از ابی زیاد النهدی عن عبدالله بن صالح عن ابی عبدالله علیه السلام: لاینبغی للمؤمن أن یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لایقدر علی تغییره. که البته سند ضعیف است. این دلیل بر این است که جلوس در مجلس معصیت نباشد بشود. لاینبغی را هم مشهور و منهم السید الخوئی دلیل بر حرمت می دانند.

در معتبره عبدالاعلی بن اعین دارد: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلایجلس مجلسا ینتقص فیه امام أو یعاب فیه مؤمن. اگر غیبت بشود مؤمن در یک مجلسی یا از امام مسلمین بدگوئی بشود در آن مجلس بودن حرام است.

و این روایت دوم روایت معتبره است، ولذا ما ملتزم می شویم اگر مجلسی مشتمل بر غیبت مؤمن بود یا عیب جوئی از امام عادل بود حضور در آن مجلس حرام است طبق معتبره عبدالاعلی بن اعین. اما یک دلیل مطلقی باشد که حضور و بودن در مجلس معصیت مطلقا حرام باشد ما روایت اول که روایت عبدالله بن صالح بود داریم که سندش ضعیف است و ما لاینبغی را هم دلیل بر حرمت می دانیم، ولو برخی ولعله المشهور آن را دلیل بر حرمت بگیرند.

در همان مورد روایت دوم که مجلس یعاب فیه مؤمن اگر کسی نماز بخواند نمازش باطل است؟

به نظر ما ترکیب اتحادی نیست. حضور در این مجلس با نماز در این مجلس ترکیبش انضمامی است. با غصب فرق می کند. در غصب می گفتند خود تصرف این مصلی، هویّش الی الرکوع، سجودش علی الارض، اینها مصداق غصب است. اما حضور در مجلسی که یعاب فیه مؤمن این متحد نیست با تصرف هایی که این مصلی انجام می دهد. هویّ الی الرکوع شیء والحضور فی هذا المجلس شیء آخر، لیسا متحدین وجودا. سجود علی هذه الارض شیء والحضور فی هذا المکان شیء آخر. فرق می کند با غصب. در غصب می گفتند خود سجود بر این زمین مصداق تصرف در ارض غیر است، اما اینجا که اینطور نیست. خانه خودش هست. در خانه خودش مهمانی گرفته. مجلس گرم شده با اکل لحوم مؤمنین و غیبت مؤمن. این هم دارد این طرف نماز می خواند خجالت می کشد به مهمانها بگوید غیبت نکنید. ترکیب اتحادی نیست ولو جلوس در این مجلس به نظر ما حرام است.

حتی می توانیم بگوئیم آنچه که در این روایت معتبره عبدالاعلی تحریم شده حضور در این مکان نیست جلوس در این مجلس است، یعنی بشود جزء این مجلس. شبیه جلوس بر مائده ای که یشرب علیها الخمر، جلوس بر این مائده که بشود جزء کسانی که در این سفره نشسته اند، او حرام است، اما حضور در این مکان که برود یک گوشه ای بنشیند و نماز بخواند او اصلا حرام هم نیست. چون در این روایت نفرمود در آن مکان حاضر نباشد، فرمود لایجلس مجلسا، یعنی در آن گعده شرکت نکن. جلوس در آن مجلسی که یعاب فیه مؤمن حرام است. "وإذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره"، با آنها ننشین اما حضور در آن مکان حرمتش از این روایت استفاده نمی شود. جلوس در آن مجلس یعنی شرکت کردن در آن گعده ای که در او غیبت مؤمن می شود، او حرام است. و دیگر خیلی واضح است که ترکیبش با نماز ترکیب اتحادی نخواهد بود.

فرع ششم: آقای خوئی ره فرموده است: زنی که بدون اذن شوهر به حج می رود، به عمره می رود، طوافش، وقوفش، سعیش مصداق حرام است. حرام چیست؟ کون المرأة خارجا عن البیت بدون اذن الزوج.

حالا آقای خوئی فرموده:در صورتی حرام است که موجب تضییع حق الاستمتاع شوهر باشد. برخی که مثل آقای سیستانی وهو الصحیح مطلقا خروج زن را از منزل شوهر بدون اذن او حرام می دانند ولو موجب تضییع حق الاستمتاع زوج نباشد.

مرحوم آقای خوئی فرموده: ترکیب طواف وسعی و وقوف با این حرام می شود ترکیب اتحادی. ولذا طواف این زن باطل، سعی این زن باطل، وقوف این زن باطل است.

حالا کسی می گوید نماز این زن هم همینطور است، نماز این زنی که بدون اذن شوهر بیرون می رود، مثلا می رود مسجد، او هم باطل است. چون کون فی ذلک المکان الذی تصلی فیه متحد است با کونها خارجة عن البیت بدون اذن الزوج.

اقول: به نظر ما این درست نیست. بودن بیرون منزل حرام، اما افعال صلاة متحد با این حرام نیست. سجود این زن در این زمین مصداق حرام نیست. منزل برادرش هست، منزل فامیل است راضی اند. کونها خارجة عن البیت بدون اذن الزوج این محقق شده است با نفس دور شدن از خانه. دور شدن از خانه موجب شده است که صدق بکند هی خارجة. مقدمه واجب که حرام باشد مشکل ندارد. مشکل اینجاست که بخواهد آن افعال صلاة متحد باشد با حرام. آن چیزی که حرام است یک حقیقتی است به نام ابتعاد هذه المرأة عن بیتها بدون اذن زوجها، اما هویّ این زن الی الرکوع مصداق ابتعاد نیست. مصداق تصرف در این مکان هست اما مصداق ابتعاد از بیت بدون اذن زوج نیست. ابتعاد به نفس خروج محقق شد، واین ابتعاد بقاءا هم حرام است، اما متحد با این افعال صلاة یا حتی متحد با طواف نیست. طواف مشی حول البیت است، مشی حول البیت که متحد نیست با ابتعاد از منزل. ابتعاد از منزل شیء والمشی حول الکعبة شیء آخر. ولذا ابتعاد این زن از منزل خودش بدون اذن زوج حرام است یک امر واحدی است، با نفس خروج حاصل م شود و تا برنگردد باقی است. این ابتعاد یک امر واحدی است که متعدد نمی شود با اینکه این زن طواف بکند یا نکند. نماز بخواند یا نخواند. بله ملازم هست طواف حول الکعبة با خروج این زن از منزل، اما اتحاد ندارد. دور شدن از منزل یک حقیقت عرفیه ای است غیر از مشی این زن حول خانه خدا یا وقوفش در عرفات یا نمازش در خانه فامیل. اما در غصب، خود سجود بر ای ارض غیر مصداق غصب بود، اما طواف مصداق ابتعاد نیست، ملازم است با ابتعاد. سجود در منزل برادر مصداق خروج این زن از منزل بدون اذن زوج نیست ملازم است با خروج. ترکیب اتحادی نیست. ابتعاد از منزل شوهر بدون اذن او یک امر وحدانی است، با نفس خروج از منزل حاصل شد و تا برنگردد باقی است صلت هذه المرأة أو لم تصل. و لذا این نماز مصداق ابتعاد نیست. ملازم با ابتعاد هست اما مصداق ابتعاد نیست. فرق می کند با غصب.

سؤال وجواب: اگر مرد نهی کند از خروج الی مکة، خروجش حرام است ابتعادش حرام است. اما این ابتعاد با آن طواف ونماز و وقوف ترکیبش اتحادی نیست.

فرع هفتم: صلاة فی الذهب هست. این فرع یک نکته ای دارد که به آن مناسبت دارم مطرح می کنم.

ما در بحث صلاة فی المکان المغصوب نقل کردیم وخودمان هم عرض کردیم که اگر کسی در اول وقت مضطر باشد به کون فی المکان المغصوب. تا ساعت دو باید اینجا بماند. مضطر است، واینجا غصبی است. فقهاء فرموده اند: اشکالی ندارد، مضطر است تحریم غصب برطرف شد، می تواند نماز اول وقت بخواند. چرا؟ برای اینکه مانعیت غصب انتزاع شد از حرمت آن. چون غصب حرام بود اجتماع امر ونهی پیش می آمد، امتناعی شدیم یا جوازی هم اگر بودیم در عالم عامد و جاهل مقصر در عبادت مشکل پیدا می کردیم، گفتیم جائی که غصب حرام است نماز باطل است. خب غصب حلال شد، تا ساعت دو مضطر است، غصب حلال شد ارتفع المانع. حالا اگر کسی تا ساعت دو مجبور است یک ذهبی را یک انگشتر طلائی را در دست داشته باشد، او را مضطر کردند یا اکراه کردند گفتند اگر تا ساعت دو این انگشتر طلا را این آقاداماد دست نکند باید دخترمان را طلاق بدهد. بر این هم واقعا حرجی است، این همه خرج کرده، حالا دختر را بخواهد طلاق بدهد نمی شود، قبول کرد، چون مضطر شد حرجی شد این انگشتر طلا را دست کرد. جوا، جوان مقید به نماز اول وقت هم هست، آیا می تواند نماز بخواند؟ نه نمی تواند نماز بخواند. چرا؟ برای اینکه در ذهب ما دو دلیل مستقل داریم:

دلیل اول: الرجل لا یلبس الذهب.

دلیل دوم: و لایصلی فیه.

مانعیت لبس ذهب را خطاب مستقلی بیان کرد. تحریم مانعیت صلاة فی الذهب الملبوس دلیل مستقل داشت که و لایصلی فیه. ما این مانعیت را که از حرمت لبس ذهب استفاده نکردیم. چون دلیل مستقل دارد الرجل لا یلبس الذهب بخاطر اضطرار ساقط شد، اما ولایصلی فیه به حال خودش باقی است. مگر تا اضطرار تا آخر وقت مستوعب باشد آنوقت می گویند الصلاة لاتسقط بحال. برود این جوان نماز بخواند با همین لبس ذهب در فرض اضطرار مستوعب تمام وقت.

در حالی که غصب می گفتیم نه، حین الصلاة که مضطر به غصب است صلاة در این مکان مغصوب جائز است و صلاتش هم اختیاریه است.

هذا تمام الکلام فی تطبیقات مسألة اجتماع الامر والنهی.

دو دلیل برای قائلین به جواز

مرحوم آخوند در آخر این بحث اجتماع امر ونهی می گوید: قائلین به جواز اجتماع امر ونهی دو تا دلیل مطرح کرده اند ما این دو دلیل را بگوئیم و رد کنیم.

دلیل اول: ارتکاز عرفی است. می گویند اگر مولا امر بکند عبدش را به خیاطت ثوب و نهی کند او را از کون فی مکان. این عبد هم بیاید در همان مکان که منهی عنه است خیاطت کند ثوب مولا را. عرف می گوید این عبد عاصی نهی است و مطیع امر. هیچ عرفی نمی پذیرد که مولا آن اجرتی را که برای خیاطت ثوب تعیین کرده به این عبد ندهد، بگوید چرا رفتی در آن اتاق که گفته بودم لاتکن فیه؟ می گوید خب رفته بودم گناه کردم مستحق عقاب هستم، ولی روز دیگر به من گفتی خط لی هذا الثوب، امر به خیاطت را امتثال کردم، چرا مزدم را نمی دهی.

این مطلب را هم از اصولیین عامه حاجبی و عضدی گفته، و هم از اصولیین شیعه مرحوم آقای بروجردی فرموده است به عنوان اینکه فلاریب فی جواز اجتماع الامر والنهی.

اقول: این وجه به این کیفیت که بیان شد خیلی وجه قابل اشکالی است. چون فرض کرده اند که نهی مولا به کون فی هذا المکان خورده است. خب کون فی هذا المکان با خیاطت ترکیبش انضمامی است. بودن در این مکان حرام، خیاطت واجب، ترکیب انضمامی است. مثل اینکه نماز واجب نظر به اجنبیه حرام، ترکیب انضمامی است ربطی به همدیگر ندارد.

بهتر بود می گفتند مولا نهی از غصب کرده، تا بعد بگویند خود این خیاطت مصداق غصب است. چرا؟ برای اینکه این چرخ خیاطی را که می چرخاند می شود حرکة الید فی الفضاء المغصوب، نخ را می آورد به سمت این پارچه، این می شود حرکة الخیط فی الفضاء المغصوب. اینجا شبهه ترکیب اتحادی بود.

که جواب این است که اولا شاید بخاطر این باشد که غرض مولا و ملاک حاصل می شود. دلیل بر جواز اجتماع امر ونهی نیست، ملاک و غرض حاصل شده است.

ثانیا با آن دقت هایی که قبلا مطرح شد و برخی از آقایان می گویند عرفی نیست، خیاطت معلول این حرکتها است. خیاطت یعنی کون الثوب مخیطا. کون الثوب مخیطا این وقتی صادر می شود از این عبد اسمش را می گذارند خیاطت. حیث صدور این کون الثوب مخیطا از این عبد اسمش خیاطت است. کون الثوب مخیطا معلول این حرکت چرخ خیاطی وحرکت نخ در این فضا و حرکت دست در این فضا است. اینها همه عوامل تحقق کون الثوب مخیطا است. با این دقت دیگر تکریب خیاطت با غصب هم ترکیبش اتحادی نخواهد بود.

ولذا این وجه اول وجهی نیست که آدم بخاطر او قائل به جواز اجتماع بشود. بله ما جوازی هستیم اما نه بخاطر این وجه. عمده وجه ثانی است که وجود عبادات مکروهه در شریعت است که وجه مهمی است انشاءالله فردا مطرح می کنیم.